

## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

« وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ »

### دو نوع سمت ائمه معصومین علیهم السلام :

ایشان از سوی حق تعالی دو نوع مسئولیت دارند که این دو نوع مسئولیت متناسب با دو بعد از ابعاد وجودی آنها است و به موجب این واقعیتی که در وجود آنها بوده است، دو سمت پیدا کرده‌اند؛ سمت اول این است که «يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا»، سمت دوم این است که «وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ». اما سمت اول که به اصطلاح ما طلبه‌ها، ثبوت آن موجب شده است که این اثبات را پیدا کرده است، این است که آنها، دلیل و راهنمای افکار مردم هستند در این که افکار آنها را به مسائل توحیدی و مسائل ولایتی یا به تعبیر دیگر به مسائل نظری - نه عملی - متوجه کنند.

این جا ممکن است که به ذهن انسان بیاید که پس افراد بدی که در دنیا بوده‌اند و مورد راهنمایی و نصیحت انبیاء و اولیاء قرار گرفته‌اند، این‌ها نسبت به این افراد هدایت‌گر نبوده‌اند؟ عرض می‌کنم ما بایستی جواب این را از کلام خدای متعال در قرآن کریم بیاموزیم و آن این است که خطاب به رسول بزرگوارش می‌فرماید: این گروه از مردم را مورد گفتار و نصیحت و پند و خودت و یا استغفار و طلب آمرزش قرار نده، برای این که این‌ها زمینه مساعد برای آمرزش و هدایت ندارند. نه این که از اول تولدشان نداشته‌اند؛ بعد از تولد با گذراندن سالیانی، وضعیت باطنی خودشان را به جایی رساندند که خدا به رسول بزرگوارش می‌فرماید استغفار و طلب آمرزش برای آنها بکنی یا نکنی، خدای متعال آنها را نمی‌آمرزد. در چنین موردی که صریح قرآن کریم است، احتمال این که خدای متعال نعوذبالله، نستجیر بالله لچ کرده و می‌خواهد بعضی از بندگان خودش را به جهنم ببرد و بهشت نبرد، این فکر و احتمالش، کفر است. معنی این کلام و این جمله صریح قرآن کریم این است که به حکم عقل و استدلال و برهان، این‌ها زمینه مساعد از برای هدایت و رسیدن به آمرزش حق تعالی و ترک بت‌پرستی سابقشان را ندارند و خودشان این زمینه را از دست داده‌اند. وقتی که زمینه هدایت و سعادت در یک کسی منتفی باشد، بالاترین پیامبر و بالاترین موجود مثل حق تعالی جل شانہ - که قرآن، کلام اوست - موثر واقع نمی‌شود در آن شخصی که خودش را ضایع کرده است. وقتی که کلام خدا در مثل ابوجهل اثر نکرد، کلام پیامبر او هم اثر نمی‌کند، کلام فرزند او هم در شمر و در عمر سعد اثر نمی‌کند.

هدایت اگر به معنی راهنمایی شد، راهنمایی، نیاز دارد به این که مهتدی و آن کس که مورد راهنمایی قرار می‌گیرد، تحویل و تحولی در فکر او پیدا شود - نه در عمل او - مثل می‌زنم، اگر چنانچه یک کارفرما به کارمند خودش گفت از این جا برو فلان جا، این کاغذ را بده و بیا، یا برو این چک را بگذار بانک و بیا، این را هدایت نمی‌گویند. این یک فرمانی است که این فرمان ملازم با تفکر و اندیشه و تصدیق فعلی و فکری نیست. برو آن جا این کار را بکن، چشم. می‌رود این کار را می‌کند، برمی‌گردد. چرا این فرمان را به تو داده‌اند؟ نمی‌دانم. چرا گفته‌اند فلان جا برو؟ نمی‌دانم، چرا گفته‌اند فلان کار را بکن؟ نمی‌دانم. در هدایت این طور نیست. اگر کسی از سوی یک هدایت‌گر مورد هدایت قرار گرفت، اولین تأثر و تحولی که در شخص مهتدی واقع می‌شود، این است که فکر او توجیه می‌شود به یک هدف و مقصدی که قبلش آن گونه توجیه نبوده است. توجیه همراه با تصدیق که ما در لسان اخبار اسمش را ایمان می‌گذاریم و همین مفهوم، تعبیر عامش، تصدیق است در مقابل تصور. البته در مورد مفهوم ایمان در روایات، کلمه تصدیق فراوان است که اطلاق شده است بر ایمان به خدا و ایمان به حق تعالی را در گذشته به معنی باور

نسبت به وجود او عرض کردیم و باور یک معنی تصدیقی است، تصویری نیست. اگر به من و شما بگویند که مثلاً فلان جا یک راکت انداخته‌اند، مفهوم آمدن راکت روی زمینی یا رفتن توی زمین، هم برای شما هم برای من، این مفهوم در ذهنمان حاضر می‌شود، ولی این باور نیست. باور وقتی است که وقتی که شما سوال کردید چه ساعتی و کجا و به شما گفتند این ساعت و در فلان جا، فوراً منتقل می‌شوید به آن صدای مهیب و آن حرکتی که موحش بوده است و ترساننده، آن وقت اسمش را باور و تصدیق می‌گذاریم.

اگر گفتیم معنی «يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا» این است که این قوه و این استعداد در آن وجودات مبارکه هست و موارد مختلف را در نظر نگرفتیم، مواردی که دارای زمینه باشند برای پذیرش هدایت و راهنمایی و کسانی که فاقد زمینه پذیرش راهنمایی و هدایت باشند، این جا روشن است که مفهوم، یک مفهوم مستقیم قابل قبولی است. اما اگر «يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا» را این‌گونه معنی نکردیم. یعنی این‌ها هدایت‌گری و دستگیری و دلالت و راهنمایی می‌کنند افراد را، باید عرض کنیم آن افرادی که زمینه هدایت‌شدن و استفاده از راهنمایی کردن داشته باشند، این‌ها خارج و مثنی هستند. دلیلش هم همان آیاتی است که در قرآن کریم عرض کردیم. این که خدای متعال می‌فرماید استغفار نکن، نه اینکه یعنی قابل استغفار هستند و نکن، یعنی زمینه مغفرت و آمرزش در آن‌ها نیست. وقتی که زمینه نبود، تو پیامبر ما هم چیزی که زمینه‌اش وجود ندارد، از ما نخواه. این هم در حد خودش یک احتمال مستقیم و روشنی است، شاهد هم از قرآن دارد.

هدایت کار دارد با فکر، عقل و تفکر مردم. هدایت در مورد مسائل نظری نقش دارد. سمت دوم ائمه اطهار علیهم السلام در مورد مسائل عملی می‌باشد که جمله دوم آیه شریفه بر آن دلالت دارد که «وَ أَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ». عرض کردیم کلمه «أَوْحَيْنَا» به فرموده مرحوم علامه طباطبایی رضوان‌الله‌تعالی‌علیه دلالت بر عصمت آن بزرگواران در فرامینشان دارد که خلاف نمی‌گویند و اشتباه نمی‌کنند. یعنی وقتی که این‌ها نظر می‌دهند در مسائل عملی، می‌گویند که فلان کار را بکن و فلان کار را نکن، احتمال خطایش صفر است، معصوم هستند. عصمت را هم عرض کردیم یک چیز بسیار خوبی است که همه عقلا دوست دارند، چون دستشان نمی‌رسد به ناقصش قناعت می‌کنند. اگر چنانچه همین عقلا دسترسی پیدا کردند به کسی که دارای مقام عصمت بود و این‌ها باور کردند که فرمایشات این بزرگوار از سوی خودش نیست، از سوی جهان دیگر است، زود به او ایمان می‌آورند؛ چنانچه در روایات داریم که اروپایی‌ها، غربی‌ها، زودتر از شرقی‌های گمراه، به حضرت بقیه‌الله ارواحنا‌لله‌الفداء ایمان می‌آورند.

هدایت یک عملی است که اثر آن عمل، تحقق تحول است در فکر انسان. عرض نمی‌کنم نهایتاً به عمل نمی‌رسد. ابتدائاً با فکر کار دارد، با مغز کار دارد. هر جای قرآن را هم که شما نگاه کردید، اول ایمان ذکر شده است، بعد عمل صالح. ایمان از مسائل نظری است، از مسائل عملی نیست. نتیجه و میوه این شجره طیبه که ایمان به خدای متعال جل‌شانه هست، این است که انسان شواهدی در عمل برایش پیدا می‌شود که دیگران هم می‌بینند که آن کسانی که ایمان را ندارند، این شواهد و آثار در کارهایشان ظاهر نمی‌شود. این طور توجیه و توضیح نتیجه‌اش این می‌شود که دو جمله‌ای که در این آیه کریمه خوانده شد، هر یکی از این دو جمله مشتمل است بر یک گروه از مسائلی که مربوط به خود آن جمله می‌باشد و این‌ها با یکدیگر تداخل ندارند. مسائل نظری و مسائل عملی. در جمله اول که جمله هدایت است، آن‌ها هادیان هستند و گروهی از مردم هدایت‌شده به دست آن‌ها هستند، این تحولات در فکر و عقل آن‌ها پیدا شده است. در جمله دوم آن بزرگواران پس از ایمان مردم، متعرض وظایف فیزیکی مردم هستند که حالا که ایمان آوردی، پس باید این‌طور عمل کنی. حالا که هدایت شدی و باور کردی

حرف پیامبران خدا را، پس باید این‌گونه عمل بکنی. «وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ». یعنی در صادر کردن و اصدار فرامینی که محتوای آن‌ها الزام به یک کارهایی و یا ترک یک کارهایی و یا حسن و قبح غیر الزامی یک کارهایی بوده است، هیچ چیزشان از خودشان نیست.

کار اول آن‌ها که کار فیزیکی نیست، البته گفتار است و اثرش هم اثر فیزیکی نیست. اثر عقلانی است، این است که «يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا». که با کلمه «بِأَمْرِنَا» عصمت آن بزرگواران صلوات‌الله‌علیهم‌اجمعین در هدایت‌گری و راهنمایی و راه نشان دادن قابل تکذیب نیست. تا این‌جا مطابق با فطرت است. این کلی و این قانون مطابق با فطرت است. خدای متعال می‌فرماید این‌ها که آمده‌اند و با مردم صحبت کردند، این‌ها از نزد ما آمده و، با افکار مردم کار می‌کنند و فکر آن‌ها را می‌سازند و آن‌ها را توجیه می‌کنند به چیزهایی که قبل از آن توجیه نشده بودند.

وقتی که در زندان آن دو جوان از حضرت یوسف علی‌نبینا و آله و علیه‌السلام سوال می‌کنند که تعبیر خواب ما را بکن، حضرت از صفر شروع می‌کند می‌فرماید «يَا صَاحِبِي السَّجْنِ أَرَبَابٌ مُتَّفَرِّقُونَ خَيْرٌ أَمِ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ». این مسئله نه جواب آن‌ها در تعبیر خواب است و نه مسئله فعلی و عملی و فیزیکی است که کلمه «وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ»، شاملش بشود، هیچ‌کدام نیست. او با این برهان و استدلال، با توجه به این که این دو جوان سوال‌کننده فطرت دارند، انسان هستند، تمرکز را از پراکندگی فکر ترجیح می‌دهند و می‌شناسند، به آن‌ها می‌گوید: انسان متمرکز باشد در اصول فکری‌اش یا متشطت و پراکنده باشد، کدامش بهتر است؟ نه جوان‌ها جواب دادند، نه حضرت جواب داد. دلیلش این است که جوابش روشن است. انسانی که فکر او پراکنده باشد، هیچ کاری را به خوبی نمی‌تواند انجام دهد. این تمرکز است که انسان را در هر مسیری موفق می‌کند.

«يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا» یعنی این‌ها وجودشان، آثار وجودیشان و شرایط وجودیشان قبل از این که موجود بشوند دارای این زمینه بوده است.

مرحوم علامه طباطبایی که ادعا می‌کند این آیه دلالت بر عصمت دارد، ادعا می‌کند - که دیگران هم این ادعا را کرده‌اند - کسی که در گذشته خطا داشته است بعدش صلاحیت پیامبری ندارد ولو این که موحد شده باشد. در تمام طول عمرش این فرد بایستی پاکیزه باشد.

البته عرض کردیم که این جلوی حکم عقل را نمی‌گیرد که پس حالا که این‌طوری است و غیر این‌ها معصوم نیستند و غیر معصوم جای‌الخطا است، پس ما از هیچکس تقلید نمی‌کنیم، نه این‌طور نیست. وجوب تقلید به موجب حکم عقلا در لزوم رجوع جاهل به عالم است، این چیزی نیست که احتیاج به دلیل و برهان دیگری غیر از فطرت عقلا داشته باشد. ائمه طاهرين صلوات‌الله‌علیهم‌اجمعین یا انبیاء سلام‌الله‌علیهم‌اجمعین، این‌ها «يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا». این بزرگان با فکر مردم کار می‌کنند تا زمینه باور در آن‌ها پیدا بشود. زمینه باور در مسائل کلی و اصولی که پیدا شد که مسائل نظری است، این موجب می‌شود که در مسائل عملی و فیزیکی، این‌ها روی مساعد نشان بدهند. بگویند حالا که شما این مطالب را فرمودید و ما باور کردیم، پس حالا شما می‌گویید از اول اذان صبح در ماه مبارک رمضان - با سایر شرایطش - نخور به نیت این که فرمان خدا را اطاعت کرده باشی تا اول مغرب فردا، بعد افطار کن، می‌گویند چشم. لذا بعضی‌ها گفته‌اند که این اشخاصی که مقلد هستند و جاهل و نادان هستند در مسائل فقهی، این‌ها هم بی‌دلیل و برهان نیستند. می‌گویند "هذا ما افتی به المفتی و کلاما افتی به المفتی هو حکم الله فی حقی فهذا حکم الله فی حقی" بله. یک چنین برهان و استدلالی اقامه می‌کنند. نتوانند این را بگویند، حفظ هم نباشند، فطرتشان همین را می‌گوید. می‌گوید من خودم که بلد نیستم، باور کردم که این‌ها کارشناس هستند،

اطلاع دارند از خواسته‌های خدای متعال و برای آن‌ها هم فرق نمی‌کند که ما چه روزه بخوریم و چه روزه بگیریم. اگر روزه بخوریم از مال آن‌ها نمی‌خوریم و اگر روزه بگیریم، ما غذای ظهران را به آن‌ها نمی‌دهیم، مغرب خودمان می‌خوریم. پس این‌ها خیر ما را می‌خواهند و ما هم از این‌ها حرف می‌شنویم و اطاعتشان می‌کنیم تا قیامت اگر باشد و فرمایشات این‌ها راست باشد و این‌ها هم اشتباه نکرده باشند، ما چوب نخوریم.

حالا خدای متعال به آن فقیه خطاکار و در اشتباه جزایی را که می‌دهد با ما نیست، به ما ربطی ندارد. چطور برخورد می‌کند با او؟ ما چه می‌دانیم. اگر او عمداً خلاف گفته باشد خب درازش می‌کنند و اگر او سهواً این حرف را زده باشد، خب عقلش غیر از این قد نداده است. حالا چه پزشک باشد یا فقیه باشد. خدای متعال که می‌داند این دروغ نمی‌گوید، سهواً این نظریه را پیدا کرده است در این مورد. خدا به موجب ادله‌ای که ما در فقه و اصول داریم، انسان خطاکاری را که اشتباه کرده است، اگر چه دیگران به موجب اشتباه این در اشتباه افتاده باشند، آن‌ها را می‌بخشد.

پس کلمه «وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ» یک سمت و مسئولیت دومی است که تأمین می‌کند وظایف عملی و فیزیکی انسان‌ها را. چه کسی؟ آن کسی که هدایت‌گر الهی است و معصوم از خطاست. یعنی از مصادیق «وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ» است. این هم، البته همه آیات قرآن مشتمل بر لطائف و ظرایف است. هرچه هست از کوتاهی ما و بی‌حالی ما و بی‌لیاقتی بنده است که اگر لیاقت پیدا کند انسان، خدای متعال این ظرایف را به او می‌فهماند و به حدی که از مرز احتمال هم بگذرد و باور کند.

یک وقتی یادم هست -شاید سه چهار سال پیش باشد- عرض کردم که اگر کسی بتواند و از خدا کمک بگیرد و از ولی‌اش ارواحناله‌الفداء کمک بگیرد، و مرز تقوی را حفظ کند در خودش و کارهای خودش برای رضای خدا، این اگر چنانچه حزب‌اللهی هم نباشد، در مجالس هم نرود، مستحبات را هم عمل نکند، آن قدر تیزهوش می‌شود که در همان مواد علمی غیر اسلامی مثل مثلاً ریاضیات یا تجربیات و این‌ها، به قدری خوب می‌شود و قوی می‌شود که در آن جا هم موفقیتش در آن مسیر بیش‌تر می‌شود از آن کسانی که پراکندگی فکر دارند.